

## لطفیقه



### غذا

اولی: توی فیلم، صحنه‌ی دلخراشی دیدم. بیرها یک گورخر زنده را تکه تکه کردند و خوردند. به خاطر همین، من تا چند روز نمی توانم لب به غذا بزنم.  
دومی: ولی تو که الان داری چلوکباب کوبیده می خوری!  
اولی: قول می دهم که از فردا شروع کنم!



### غول

پدر، دست پسر کوچولویش را گرفت. او را توی زیرزمین تاریک برد تا نشانش بدهد که غول وجود ندارد؛ اما خودش ترسید. فرار کرد و به اتاق رفت.  
- پدر، کجایم روید؟... مگر نمی خواستید نشانم بدهید که غول وجود ندارد؟  
- خب، توی اتاق هم غول وجود ندارد!



### دود

بیمار: «دکتر! کمک کنید. من مریضی عجیبی دارم. خیال می کنم یک ماشین هستم که همیشه دود می کند.»  
دکتر: «من از بیماری شما سر در نمی آورم. بهتر است با یک مکانیک هم مشورت کنید!»



## قیمه بادمجان

مشتری به گارسون: «آقای عزیز! این چه جور قیمه بادمجانی است؟ ... لپه‌ها یک طرف قرار دارند. گوشت‌ها، یک طرف با نظم صف کشیده‌اند. بادمجان‌ها این طرف جمع شده‌اند و پشت گوجه‌فرنگی ایستاده‌اند!»  
- حق دارید قربان ... علتش این است که آشپز ما قبلاً مأمور راهنمایی و رانندگی بوده!



## موضوع

سحر: «مامان! مامان! سامان انگشت اولش را کرد توی ظرف ماست.»  
مامان: دخترم! خواهش می‌کنم درباره‌ی یک موضوع دیگر حرف بزن.  
- خب، سامان انگشت دومش را کرده توی ظرف ماست.



## سفارش

مردی به رستوران گران‌قیمتی رفت. وقتی پشت میز نشست، متوجه شد که هیچ پولی همراه ندارد.  
پیشخدمت با کاغذ و قلم آمد و پرسید:  
«سفارش شما چیه قربان؟»  
مرد گفت: «سفارش می‌کنم هر هفته بچه‌هایتان را ببرید پارک!»



## هر وقت خواستی پیام بگذار

می‌دانی که ما همیشه آماده‌ی شنیدن حرف‌های قشنگ و پیشنهادهای خوب تو هستیم. برای همین می‌توانی هر وقت که خواستی، با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ تماس بگیری و پیام بگذاری.